

علوم مقدماتی برای کشف حکمت تفاوت آیات مشابه

تاریخ دریافت: ۱۳۸۸/۱۱/۸

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۹/۳/۲

فتحیه فتاحی زاده *

زهره اهواری **

چکیده

آیات مشابه به مجموعه آیتی گفته می‌شوند که یک موضوع را با الفاظ و تعبیر مشابه بیان می‌کنند، لیکن از نظر ساختار کلام، تفاوت‌هایی دارند از قبیل: تقدیم و تأخیر، حذف و اضافه، تعریف و تنکیر، افراد و جمع، تبدیل حرف به حرف دیگر و تبدیل کلمه به کلمه دیگر.

آنچه در این مقاله مورد نظر است یافتن حکمت تفاوت تعبیر در آیات مشابه می‌باشد. برای کشف این حکمت‌ها، باید از علوم و منابع مختلفی بهره برد تا در فضای حاکم بر آن سوره قرار گرفت و سعی کرد تا بدین وسیله به مقصود کلام الهی نزدیک شد. این علوم عبارتند از: سیاق، لغت، معانی، بیان، بدیع، صرف، نحو، سبب نزول، ناسخ و منسوخ و ترتیب نزول. گفتار حاضر سعی در معرفی اجمالی این منابع دارد و در ضمن آن نمونه‌هایی از آیات مشابه را مورد بررسی قرار می‌دهد تا تبیین کند هر یک از این علوم چه نقشی در کشف حکمت تفاوت‌های لفظی آیات مشابه دارد.

مطالعه نمونه‌های متعدد روشن می‌کند که هر یک از علوم یاد شده چه اهمیتی در فهم از قرآن کریم و در شیوه تفسیر آن دارند.

واژگان کلیدی

قرآن کریم، آیات مشابه، تفاوت آیات مشابه، علوم مقدماتی برای تفسیر قرآن

F_fattahizadeh@alzahra.ac.ir

Z.Ahvaraki@Gmail.com

* دانشیار علوم قرآن و حدیث دانشگاه الزهراء(س)

** کارشناس ارشد علوم قرآن و حدیث دانشگاه قم

مقدمه

مبحث «آیات مشابه» از جمله مباحث علوم قرآنی محسوب می‌شود^۱ و لذا پژوهش در این باب از اهمیت بسزایی برخوردار است. رفع تناقضات ظاهری این آیات و نیز پاسخ به سؤالات فراوان مطرح شده در باب حکمت اختلاف این آیات، از جمله مسائلی است که تحقیق در این موضوع را ضروری می‌کند. علاوه بر اینکه با تدبیر در آیات مشابه و مقایسه اختلاف الفاظ آنها، راه تعمق در قرآن بر ما هموار خواهد شد و از این رهگذر به نکات تفسیری بدیعی رهنمون خواهیم گشت.

در این مقاله، پس از تعریف آیات مشابه و ضرورت بحث در حکمت اختلاف آنها، به معرفی اجمالی علوم مقدماتی خواهیم پرداخت، یعنی علوم ده‌گانه‌ای که برای فهم علت تفاوت آیات مشابه ضروری است و در طی آن با ذکر نمونه‌هایی، نقش مؤثر این علوم را در کشف حکمت تفاوت آیات مشابه نشان خواهیم داد.

۱. تعریف آیات مشابه در اصطلاح علوم قرآنی

چهار نوع «مشابهت» در آیات قرآنی می‌توان برشمرد، که مقصود ما در قسم آخر است: **الف)** به حکم آیه هفتم از سوره آل عمران، آیات قرآن به دو قسم «محکم» و «متشابه» تقسیم می‌شوند. طبق این آیه مبارکه، آیات «محکم» اصل و مبنا هستند و آیات «متشابه» را باید به کمک «محکومات» معنا کرد: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ» (آل عمران: ۷).

ب) گاهی مفهوم واحدی در سوره‌های مختلف و در ضمن آیات متعدد آمده است. مسائلی درباره توحید، نبوت، معاد، بهشت و جهنم، نماز، روزه، زکات و... که در اغلب این موارد، مفاهیم شباهت دارند، بی‌آنکه الفاظ به یکدیگر شبیه باشند. قرآن کریم در خصوص این نوع تشابه می‌فرماید: «اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُشَابِهًا مَثَانِي» (زمر: ۲۳).

ج) گاهی مشابهت در الفاظ و تعابیر است و آن‌ها عیناً و بی‌هیچ اختلافی ذکر شده‌اند. مثلاً در سوره الرحمن آیه شریفه «فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَان» ۳۱ نوبت آمده و یا در سوره صافات آیه مبارکه «إِنَّا كَذَلِكِ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ» ۴ مرتبه ذکر شده است.^۲

د) گاهی اکثر الفاظ در دو یا چند آیه با یکدیگر مشابهند، ولی تفاوت‌هایی نیز در بعضی الفاظ وجود دارد. آنچه در علم «آیات مشابه» مورد بحث قرار می‌گیرد، مشابهت از این نوع است. بنابراین، شباهت از نوع اول تا سوم از این بحث خارج است. می‌توان آیات مشابه را چنین تعریف کرد: آیات مشابه، آیاتی است که موضوعی را با الفاظ و تعابیر مشابه بیان می‌کنند، لیکن از نظر ساختار کلام تفاوت‌هایی جزئی در آنها به چشم می‌خورد. برخی از این تفاوت‌ها عبارتند از: تقدیم و تأخیر، حذف و اضافه، تعریف و تنکیر، افراد و جمع، تبدیل حرف به حرف دیگر، تبدیل کلمه به کلمه دیگر و... (کرمانی، ۱۴۰۶، صص ۱۹ و ۲۰؛ زرکشی، ۱۴۲۸، ص ۷۸؛ سیوطی، ۱۴۱۴، ج ۲، ص ۹۹۵).

علوم مقدماتی مورد نظر برای درک علت اختلاف آیات مشابه، عمدتاً ده علم است. ولیکن قبل از معرفی آن علوم، باید از ضرورت این مبحث علوم قرآنی سخن گفت.

۲. ضرورت پژوهش در علم آیات مشابه

آیات مشابه و بیان اسرار آن‌ها از جمله علوم قرآنی محسوب می‌شود. با وجود تألیف مقالات، رساله‌ها و کتب فراوان در حوزه مسائل قرآنی، محققان به این عرصه توجه کمی نشان داده‌اند. شاید روشن نبودن اهمیت این مبحث موجب چنین بی‌توجهی شده است. ضرورت تحقیق از آیات مشابه از چهار منظر قابل توجه است:

۱-۲. جلوگیری از خلط این آیات

در قرآن کریم آیات مشابه بسیاری وجود دارد. فراوانی این آیات، به حدی است که حافظان و قاریان برای یادگیری این آیات تلاش وافر می‌کنند تا این آیات را فرا بگیرند و با هم اشتباه نکنند. بارها از حفاظ قرآن شنیده‌ایم که در خصوص حکمت

اختلافات آیات مشابه سؤال می‌کنند، اما پاسخی نمی‌یابند. این علم از علوم قرآنی، علاوه بر پاسخ‌گویی به این گونه سؤالات، در به‌خاطر سپردن و جلوگیری از خلط آیات مشابه نیز بسیار مؤثر است.

۲-۲. رفع شبهه تناقض داشتن آیات مشابه

در برخی آیات مشابه تضادها و اختلافاتی به نظر می‌رسد که به دور از ساحت قرآن است. گاه می‌بینیم که یک موضوع یا یک داستان با الفاظ و تعابیر مختلفی بیان شده، به طوری که برخی شبهه‌افکنان با کنار هم قرار دادن آن‌ها، به وجود اختلاف و تناقض در قرآن حکم کرده‌اند. در حالی که عدم وجود اختلاف از جمله مسائلی است که خدای متعال برای اثبات و حیانی بودن قرآن بدان استدلال کرده است: «أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَا كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوْ جَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» (نساء: ۸۲).

۲-۳. تأثیر این علم در فهم و تفسیر آیات قرآن

اغلب مفسران نسبت به طرح اسرار و حکمت‌های آیات مشابه بی‌توجه بوده‌اند. کمتر تفسیری در زبان فارسی یافت می‌شود که این دسته مسائل را مورد نظر قرار داده، در حکمت به کارگیری اسلوب‌های مختلف قرآنی مذاقه کرده باشد. بی‌توجهی اغلب مفسران به این قبیل آیات در حالی است که با دقت در آیات مشابه می‌توان به نکات تفسیری جدیدی دست یافت و در عمق بیشتری از بحر قرآن غوطه‌ور شد.

۲-۴. اثبات حقانیت آیات و الفاظ دقیق قرآن

می‌دانیم که عبارات، کلمات و حتی حروف قرآن، بهترین الفاظ و حروف است. به گونه‌ای که هر کلمه در جای خود، بهترین است. اگر کلمه‌ای را برداریم و بخواهیم واژه دیگری را جایگزین آن کنیم، واژه‌ای بهتر از همان کلمه نمی‌یابیم. اما برخی غرض‌ورزان این حقیقت را مبالغه می‌پندارند و در خیال بشری بودن این کتاب، چنین خصوصیتی را برای قرآن بر نمی‌تابند. پژوهش در موضوع حکمت اختلافات در آیات مشابه، می‌رساند که این سخن، غلو و مبالغه نبوده و حقیقی انکارناپذیر است.

۳. علوم مورد نیاز جهت کشف حکمت آیات مشابه

۳-۱. سیاق

«سیاق» یعنی مجرای کلام یا طرز جمله‌بندی یک متن. مهم‌ترین دقت مورد نیاز برای فهم مقصود هر آیه، توجه به سیاق آن آیه است. از آنجا که هر آیه با آیات همجوارش ارتباط و پیوستگی دارد، لذا باید ارتباط لفظ مورد بحث را با آیات قبل و بعد از آن ملاحظه کرد تا به حکمت آن تفاوت‌ها رهنمون شد. دو نمونه زیر اهمیت سیاق را در یافتن حکمت تفاوت تعابیر آیات مشابه آشکارتر می‌سازد.

نمونه اول:

«فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ...» (بقره: ۳۸).

«فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ أَتَّبَعَ هُدَايَ...» (طه: ۱۲۳).

آیات فوق، هر دو در مورد پیروی از هدایت الهی است که در داستان حضرت آدم(ع) نازل شده، با این تفاوت که در آیه نخست فعل «تَبِعَ» و در دومی «اتَّبَعَ» آمده است. هر دو فعل، به معنی «پیروی کردن» است، ولی واژه «اتَّبَعَ» از مبالغه بیشتری برخوردار است و طبق قاعده «زیادة المبانی تَدُلُّ على زیادة المعانی» (زمخشری، ۱۴۱۸، ج ۱، ص ۱۰۹) معنای بیشتری را نیز افاده می‌کند.

برای فهم حکمت این استعمال، سیاق این دو آیه را مورد مطالعه قرار داده، در می‌یابیم که در سوره طه قبل از آیه مورد بحث، موانعی که راه هدایت انسان را سد می‌کنند در طی پنج آیه ذکر گشته‌اند: (ر.ک: آیات ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۳)، موانعی از قبیل: «پیدایش ابلیس، دشمنی او با آدم و حوا، وسوسه شیطان و وعده دروغین او به حضرت آدم، خوردن از میوه ممنوعه و پیدایش عداوت در میان ساکنان زمین».

اما در سوره بقره فقط در دو آیه ۳۴ و ۳۶ به این موانع اشاره شده است که عبارتند از: «پیدایش ابلیس، لغزش آدم و حوا توسط شیطان و پیدایش عداوت در ساکنان زمین». در این خصوص احمد ثقفی غرناطی نتیجه گرفته است که چون در سوره طه موانع موجود بیشتری از طریق هدایت ذکر گشته، لهذا فعل «اتَّبَعَ» آمده تا انسان را به پیروی بیشتر از فرامین الهی فراخواند (ثقفی، ۱۴۰۳، ج ۱، ص ۱۹۰).

نمونه دوم:

«يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ» (مائده: ۴۰).

«يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ» (بقره: ۲۸۴؛ آل عمران: ۱۲۹؛ مائده: ۱۸؛

فتح: ۱۴).

قرآن کریم معمولاً رحمت خداوند را بر عذاب او مقدم داشته است.^۳ در این خصوص در حدیث قدسی آمده است: «إِنَّ رَحْمَتِي سَبَقَتْ غَضَبِي» (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۲۴۷، ح ۲۵). همچنین در بند ۱۹ از دعای جوشن کبیر خدای تعالی با این اسم خطاب می‌شود: «يَا مَنْ سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ غَضَبَهُ». اما چرا در آیه ۴۰ سوره مائده غضب خداوند بر عذاب او مقدم شده است؟

شاید بتوان گفت که چون قبل از این آیه، از محاربان فی الارض و سارقان سخن به میان آمده و کیفر سختی را در همین دنیا برای آنها بیان کرده، این وجه مقدم شده است: «إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ جِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ» (مائده: ۳۳).

خداوند متعال در ادامه سپس می‌فرماید: «وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جِزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» (مائده: ۳۸).

در آیه ۳۳ سوره مائده، احکام چهارگانه قتل (با شمشیر)، اعدام، قطع دست و پا و تبعید برای محاربان و مفسدان فی الارض تشریح شده و در پنج آیه بعد، مجازات سارق نیز بیان گشته است. بنابراین آنچه با سیاق این آیات تناسب دارد، تقدّم عذاب بر غفران است (سامرای، ۱۴۱۸، صص ۶۰ و ۶۱؛ عامری، ۱۹۹۶، ص ۱۴۱).

۳-۲. لغت

یکی از علوم مقدماتی برای پی بردن به مقصود آیات قرآن، دانستن معنای لغوی کلمات است. از این رو برای کشف حکمت تفاوت تعبیر آیات، باید از نظرات لغویون بهره برد. مثال‌های زیر اهمیت علم لغت را روشن می‌سازد.

نمونه اول:

«أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ» (بقره: ۱۲).

«أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَكِنْ لَا يَعْلَمُونَ» (بقره: ۱۳).

این دو آیه از سوره بقره در خصوص منافقان است. خداوند در آیه نخست آن‌ها را فاقد شعور می‌خواند و در دومی آن‌ها را فاقد علم معرفی می‌کند. بنا به گفته راغب اصفهانی معنای لغوی «علم»، ادراک حقیقتِ شیء است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۸، ص ۳۸۴) اما «شعر» ادراک دقیق شیء است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۸، ص ۲۹۸). وی در کتاب مفردات خود نوشته است «شعرتُ کذا» یعنی آنطور علم را دقیق فرا گرفتم که به موی آن (شعر) رسیدم.

همچنین بنا به گفته مصطفوی «شعر» ادراک دقیق است و لذا اطلاق «مشاعر» به حواس آدمی مناسبت دارد (مصطفوی، ۱۴۱۷، ج ۶، ص ۷۵). به نظر ایشان آیه نخست که می‌فرماید: «أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ» (بقره: ۱۲) به این معنی است که منافقان با حواسشان نمی‌توانند فساد خود را درک کنند. پس آنچه از آن‌ها نفی شده «شعر» یا «ادراک دقیق» است و آن‌ها به این قسم از حواس نیاز دارند (مصطفوی، ۱۴۱۷، ج ۶، ص ۷۵).

ابوهلال عسکری نیز دو ویژگی برای «شعور» و تمییز آن از «علم» برشمرده است: یکی دقتی که در شعور است و دیگری دخالت حواس در آن (عسکری، ۱۴۱۲، ص ۳۷۲).

در خصوص آیه دوم، می‌توان قول زمخشری را ذکر کرد. او نوشته است چون در اینجا از سفاهت منافقان سخن گفته است و «سفیه» به معنی جاهل است^۴ لذا در انتهای آیه فرموده است «لَا يَعْلَمُونَ» (زمخشری، ۱۴۱۸، ج ۱، ص ۱۸۳).

نمونه دوم:

«وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ» (مائده: ۴۴).

«وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» (مائده: ۴۵).

«وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (مائده: ۴۷).

تفاوت این آیات در ختام آن‌ها است. «کفر» به معنی پوشاندن است (ابن فارس، ۱۴۲۲، ص ۸۹۷) و کسی که مطابق شریعت الهی حکم نکند، در واقع حکم خداوند را

پوشانده و لهذا «کافر» خوانده می‌شود. آیات مورد بحث در مورد یهودیانی نازل شده که حکم قصاص نازل شده در تورات را می‌دانستند اما گاهی که به ضررشان بود، بدان عمل نمی‌کردند (طبرسی، ۱۴۱۸، ج ۳، ص ۲۵۳).

به عبارت دیگر آن‌ها حکم الهی را پوشانده، نسبت بدان «کافر» شدند. آیه ۴۳ و مطلع آیه ۴۴ نیز همین مطلب را می‌رساند: «وَ كَيْفَ يُحَكِّمُونَكَ وَ عِنْدَهُمُ التَّوْرَةُ فِيهَا حُكْمُ اللَّهِ ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَ مَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ. إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَ نُورٌ» (مائده: ۴۳ و ۴۴).

اما جمله مذکور در آیه دوم از سه آیه مورد بحث، پس از نقل قول حکم قصاص از تورات آمده است: «وَ كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَ الْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَ الْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَ الْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَ السِّنَّ بِالسِّنِّ وَ الْجُرُوحَ قِصَاصٌ فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» (مائده: ۴۵).

اگر حاکم شرع، مجرم را طبق حدود الهی که در این آیه تبیین شده قصاص نکند یا به کمتر از میزان تعیین شده قصاص نماید، به شریعت خدا و به آن مظلوم، ستم کرده است؛ و اگر مجرم به بیش از حدی که خداوند تشریح فرموده محکوم شود، به او ظلم شده است. زیرا «ظلم» یعنی «قرار دادن شیء در غیر از جایی که مخصوص به اوست» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۸، ص ۳۵۳). پس چنانچه حاکم شرع، محکوم را کمتر یا بیشتر از حدود الهی قصاص کند، ظالم شمرده می‌شود.

اما در آیه سوم آمده است: «وَ لِيَحْكُمَ أَهْلُ الْإِنجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (مائده: ۴۷).

لغت‌شناسان «فسق» را «خروج از اطاعت الهی» دانسته‌اند (راغب اصفهانی، ۱۴۱۸، ص ۳۵۳). بنا به اقوال ابوحنیفان و عجیلی اگر حاکم مطابق حکم نازل شده خداوند حکم نکند، از طاعت الهی خارج شده و «فاسق» محسوب می‌شود (ابوحنیفان اندلسی، ۱۴۱۳، ج ۳، ص ۵۱۲؛ عجیلی، ۱۴۱۶، ج ۲، ص ۲۳۱).

بنا بر توضیحات یاد شده، هر یک از واژه‌های «کفر»، «ظلم» و «فسق» به اعتباری برای حاکم به کار رفته است. به اعتبار اینکه حاکم، حکم خدا را پوشانده و به آن عمل

نکند «کافر» است، از آن جهت که حکم قصاص را به درستی اجرا نکند، «ظالم» است و به سبب آنکه از طاعت خدا خارج شده، «فاسق» است.

۳-۳. معانی

علم معانی دارای اصول و قواعدی است که رعایت آن‌ها به شخص متکلم این امکان را می‌دهد تا متناسب با احوال مخاطب و موقعیت‌های متفاوت، ایراد کلام کند (تفتازانی، ۱۴۱۱، ص ۲۱؛ نصیریان، ۱۳۷۸، ص ۴۳).

برای فهم قرآن کریم که در اوج فصاحت و بلاغت قرار دارد، ناگزیر باید از این علم آگاهی یافت و از آن بهره برد. در اینجا به ذکر دو مثال بسنده می‌کنیم تا دانسته شود چگونه علم معانی می‌تواند ما را در کشف حکمت آیات مشابه یاری رساند.

نمونه اول:

«أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ» (بقره: ۱۲).

«أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَكِنْ لَا يَعْلَمُونَ» (بقره: ۱۳).

قرآن کریم، منافقان را در آیه نخست «مفسد» و در آیه دوم «سفیه» خوانده است. قبل از آیه نخست نیز اینچنین آمده است: «وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ» (بقره: ۱۱).

از آنجا که منافقان خود را «مصلح» خوانده‌اند، خداوند واقع امر را بیان فرموده و آن‌ها را «مفسد» خوانده است: «أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ» (بقره: ۱۲).

سپس منافقان گفتند: «أَنْتُمْ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ» (بقره: ۱۳)؛ یعنی آن‌ها، مؤمنان را «سفیه» خواندند، پس خداوند حقیقت و باطن امر را بیان فرمود: «أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ» (بقره: ۱۳).

در علم معانی به این گونه از کلام «قصر قلب» گویند. سیوطی نوشته است: قصر قلب یعنی مخاطب به حکمی مقابل حکمی که متکلم ثابت کرده، معتقد باشد (سیوطی، ۱۴۱۴، ج ۲، ص ۷۹۷).

نمونه دوم:

«وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ» (آل عمران: ۱۷۴).

«وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ» (بقره: ۱۰۵؛ آل عمران: ۷۴؛ انفال: ۲۹؛ حدید: ۲۱ و ۲۹؛ جمعه: ۱۴).

در قرآن کریم فقط در همین یک نوبت عبارت «وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ» به صورت نکره آمده و در بقیه موارد به صورت معرفه ذکر شده است. به نظر می‌رسد نکره بودن «فضل» در این آیه به جهت زیاد شمردن و مبالغه در فضل الهی است. زیرا گاهی مسندالیه برای زیاد و بزرگ شمردن چیزی به صورت نکره می‌آید (سیوطی، ۱۴۱۴، ج ۱، ص ۶۰۷؛ هاشمی، ۱۴۲۰، ص ۱۳۲). مانند واژه «أَجْرًا» در آیه «وَ جَاءَ السَّحْرَةُ فِرْعَوْنَ قَالُوا إِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ» (اعراف: ۱۱۳).

و دیگر، قول مشهور اعراب است که می‌گویند: «إِنَّ لَهُ لِإِبِلًا وَ أَنْ لَهُ لَغَنَمًا» و از این جمله کثرت و فراوانی گوسفند و شتر را قصد می‌کنند (ابوموسی، ۱۴۰۸، ص ۳۱۷؛ زرکشی، ۱۴۲۸، ص ۷۵۸). ایجاد چنین مبالغه حقیقی، با سیاق آیات این سوره همخوانی دارد. خداوند در آیه مورد بحث می‌فرماید: «فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةِ مِّنَ اللَّهِ وَ فَضْلِ لِّم يَمْسَسُهُمْ سُوءًا وَ اتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ» (آل عمران: ۱۷۴).

این آیات به جریانی که پس از جنگ احد اتفاق افتاد، اشاره دارد. در این واقعه، فضل و رحمت الهی سبب شد تا دشمن از رویارویی با مسلمانان بپرهیزد و سپاه اسلام بدون مواجهه با دشمن، سالم و بدون مشکل به مدینه بازگردد و این، پیروزی بزرگی بود زیرا بدون اینکه کوچک‌ترین آسیبی به آن‌ها برسد «لَمْ يَمْسَسُهُمْ سُوءًا» رضایت الهی را کسب کردند «وَ اتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ» (طبرسی، ۱۴۱۸، ج ۲، صص ۳۴۳-۳۴۵)؛ لذا خداوند متعال برای بزرگ نشان دادن فضل و رحمتش در این واقعه، واژه «فضل» را به صورت نکره آورده است.

۳-۴. بیان

فَنَ بِيان، گوینده را در ادای مقصود تواناتر می‌سازد و به او امکان می‌دهد تا با استفاده از به‌کار بردن الفاظ در معانی مجازی، مقصود خود را در ساخت‌های گوناگون و عبارات مختلف و متعدد ادا کند (نصیریان، ۱۳۷۸، ص ۱۲۵؛ هاشمی، ۱۴۲۰، ص ۲۱۲). قرآن کریم در آیات بسیاری، الفاظ را در معانی مجازی خود به‌کار برده است. از این رو،

برای کشف حکمت تفاوت الفاظ آیات مشابه باید از این فن آگاهی داشت. مثال زیر، مقصود ما را از کاربرد این علم در کشف حکمت آیات روشن تر می‌سازد.

نمونه اول:

«يَقُولُونَ بِأَفْوَهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ» (آل عمران: ۱۶۷).

«يَقُولُونَ بِاللِّسَانِ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ» (فتح: ۱۱).

در آیه اول نوعی مجازگویی رخ داده است و خداوند لفظ «دهان» را به جای «زبان» استفاده کرده است. مراد از «مجاز»، به کار بردن لفظ در غیر معنایی است که برای آن وضع شده (هاشمی، ۱۴۲۰، ص ۲۵۳). رابطه یا نسبت میان معنای حقیقی و مجازی یک لفظ را «علاقه» می‌گویند (هاشمی، ۱۴۲۰، ص ۲۵۴). یکی از انواع علاقه‌ها در مجازگویی، علاقه حال و محل است؛ یعنی به کار بردن مکان یا محل اسم به جای خود اسم. در سوره آل عمران به جای «بِاللِّسَانِ»، محل قرار گرفتن آن «بِأَفْوَهِهِمْ» آمده، یعنی ذکر محل و اراده حال. با این استعمال مجازی، در تعبیر «بِأَفْوَهِهِمْ» مبالغه‌ای دیده می‌شود که در «بِاللِّسَانِ» وجود ندارد.

علت استعمال چنین مبالغه‌ای در سوره آل عمران می‌تواند چنین باشد که این آیه از منافقان مهمی همچون «عبدالله بن ابی» خبر می‌دهد. کسانی که در کفر و نفاق، از همه سبقت گرفتند و آنچنان در نفاق خود غوطه‌ور بودند که قرآن کریم در همین آیه در خصوص آن‌ها می‌فرماید: «هُمْ لِلْكَفْرِ يَوْمئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ» (آل عمران: ۱۶۷). کسانی که بی‌شرمانه در مورد شهدای جنگ احد گفتند: «لَوْ أَطَاعُونَا مَا قُتِلُوا» (آل عمران: ۱۶۸) (ر.ک: طبرسی، ۱۴۱۸، ج ۲، ص ۳۳۶؛ زمخشری، ۱۴۱۸، ج ۱، ص ۶۵۵).

اما آیه ۱۱ سوره فتح، در مورد اعراب متعددی است که به سبب کاهلی با پیامبر اکرم (ص) همراه نشده‌اند. قرآن کریم سخن آن‌ها را در مورد عدم همراهی‌شان چنین نقل می‌کند: «سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ شَغَلَتْنَا أَمْوَالُنَا وَأَهْلُونَا فَاسْتَغْفِرْ لَنَا» (فتح: ۱۱). چون نفاق این افراد، به مراتب از امثال «عبدالله بن ابی» کمتر است، واژه «بِاللِّسَانِ» استعمال شده است (ثقفی، ۱۴۰۳، ج ۱، صص ۳۲۴-۳۲۵).

۳-۵. بدیع

بدیع، فنی است که گوینده با به‌کارگیری آن، کلام خود را با زیورهای دلنشینی می‌آراید تا جلالت خاصی به کلام ببخشد و در نتیجه، تأثیر سخنش را بر مخاطب افزون کند (ر.ک: هاشمی، ۱۴۲۰، ص ۳۰۸). بسیاری از الفاظ قرآن با قواعد علم بدیع سازگار هستند و دانستن این علم ما را در کشف حکمت آیات مشابه بسیار مدد می‌رساند.

نمونه اول:

«قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَ مُوسَى» (طه: ۷۰).

«قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ. رَبِّ مُوسَى وَ هَارُونَ» (اعراف: ۱۲۱ و ۱۲۲؛ شعراء: ۴۷ و ۴۸).

در آیات فوق، این سؤال مطرح است که علت تقدیم نام «هارون» در آیه نخست و تأخیر آن در دو آیه دیگر در چیست؟ اولین پاسخی که به ذهن می‌رسد این است که این تفاوت، ناشی از رعایت ختام آیات این مقطع از سوره است. توضیح اینکه آیات سوره طه به الف ختم می‌شود: «الْقَى، تَسْعَى، مُوسَى، أَعْلَى، أْتَى، مُوسَى، أَبْقَى، ...» (طه: ۶۵-۷۱) از این رو اگر در این آیه، نام موسی همچون سوره اعراف و شعراء بر واژه‌ی «هارون» مقدم می‌شد، نظم آیات به هم می‌خورد؛ لذا با تأخیر واژه‌ی «موسی» انسجام این آیات حفظ شده است.

از سوی دیگر، آیات سوره اعراف به «ون» و «ین» ختم می‌شود: «يَأْفِكُونَ، يَعْمَلُونَ، صَغِرِينَ، سَجَدِينَ، عَالَمِينَ، هَارُونَ، تَعْلَمُونَ» (اعراف: ۱۱۷-۱۲۳) و همچنین است در سوره شعراء: «الْغَالِبُونَ، يَأْفِكُونَ، سَجَدِينَ، عَالَمِينَ، هَارُونَ، أَجْمَعِينَ، مُنْقَلِبُونَ» (شعراء: ۴۴-۵۰). در فن بدیع به این شیوه از سخن، «سجع مطرف» می‌گویند (هاشمی، ۱۴۲۰، ص ۳۵۲؛ زرکشی، ۱۴۲۸، ص ۶۱). «مطرف» سجعی است که فاصله‌ها در وزن، متفاوت ولی در حروف سجع، یکسان باشند.

علاوه بر این، می‌توان دلایل زیر را به عنوان حکمت این تقدیم و تأخیر برشمرد: اول اینکه موسی دوران کودکی‌اش را نزد فرعون و همسرش گذرانده و تحت تربیت آن‌ها بوده است. از این رو بنا به گفته آلوسی ممکن است در عبارت «قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ مُوسَى» توهم شود که مراد از «رَبِّ مُوسَى» فرعون است. پس برای دفع این توهم، به

قرینه‌ای احتیاج است. تعبیر «بَرَبِ الْعَالَمِينَ» در سوره اعراف و شعراء که قبل از «رَبِّ مُوسَى» آمده از این سوء برداشت جلوگیری می‌کند. اما در سوره طه که «بَرَبِ الْعَالَمِينَ» ذکر نشده، واژه «هارون» مقدم شده تا اساساً این توهّم ایجاد نشود: «قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَ مُوسَى» (آلوسی، ۱۴۱۷، ج ۹، ص ۳۳۶).

دوم اینکه از جهتی موسی بر هارون مقدم است و از جهت دیگر، هارون بر موسی. از این جهت که رسالت از آن موسی است، موسی مقدم است؛ اما از جهت کبر سن، هارون بزرگ‌تر است و مقدم بر موسی. به همین جهت، قرآن کریم هر دو مورد را ذکر کرده است (آلوسی، ۱۴۱۷، ج ۹، ص ۳۳۶).

سوم اینکه در سوره طه از حضرت هارون بسیار سخن رفته است و در اکثر موارد، در کنار حضرت موسی نام هارون نیز ذکر شده، در حالیکه در دو سوره دیگر چنین نیست. در سوره طه، در هفده آیه به نام هارون اشاره یا تصریح شده است (ر.ک: طه: ۲۹-۳۵ و ۴۲-۵۰ و ۶۳)، اما در سوره شعراء فقط در پنج آیه (ر.ک: شعراء: ۱۳، ۱۵-۱۷ و ۳۶) و در سوره اعراف، تنها در یک آیه نام هارون مذکور است (اعراف: ۱۱۱).

برای ذکر نمونه، در سوره طه جهت اشاره به حضرت موسی و هارون، از ضمیر تثنیه استفاده شده است: «قَالُوا إِنَّ هَذَا لَسَاحِرَان» (طه: ۶۳)، اما همین مطلب در دو سوره دیگر با ضمیر مفرد آمده: «إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ» (اعراف: ۱۰۹؛ شعراء: ۳۴). بنابراین به قول سامرایی، سیاق سوره طه از دیگر دلایلی است که موجب تقدیم نام «هارون» شده است (سامرایی، ۱۴۱۸، صص ۲۲۲ و ۲۲۳).

۶. صرف

از علوم دیگری که لازمه فهم کلام خدا بلکه هر سخن عربی است، علم صرف است. به نمونه زیر دقت کنید.

«كَذَلِكَ نَسْأَلُكَ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ» (حجر: ۱۲).

«كَذَلِكَ سَأَلْنَا فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ» (شعراء: ۲۰۰).

حکمت اختلاف آیات مشابه فوق، در این است که «نَسَلُكُهُ» فعل مضارع است و بر زمان حال و آینده دلالت دارد، اما «سَلَكْنَاهُ» فعل ماضی است و بر زمان گذشته دلالت می‌کند. آیه سوره حجر نیز در مورد استهزاء پیامبران توسط اقوام آن‌ها است. در این آیات می‌خوانیم: «وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ... إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» (حجر: ۶-۹).

این آیات، مربوط به زمان حال است و داستان اقوام گذشته را بیان نمی‌کند؛ لذا فعل مضارع «نَسَلُكُهُ» با آن مناسبت دارد. اما در سوره شعراء علاوه بر امت پیامبر از اقوام گذشته همچون قوم موسی، ابراهیم، نوح، هود و ... صحبت شده، لذا فعل ماضی «سَلَكْنَاهُ» استعمال شده است.

۷. نحو

از جمله علمی که برای کشف حکمت تفاوت تعبیر آیات ضروری است، علم نحو است. آیات زیر نمونه‌ای از کاربرد این علم در کشف حکمت آیات مشابه را نشان می‌دهد.

نمونه اول:

«وَ إِذْ قَالَ اِبْرَاهِيْمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا اَمِنًا» (بقره: ۱۲۶).

«وَ إِذْ قَالَ اِبْرَاهِيْمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ اَمِنًا» (ابراهیم: ۳۵).

واژه «بلد» در سوره بقره به صورت نکره و در سوره ابراهیم به شکل معرفه آمده است. در بیان حکمت این تفاوت، آیت الله جوادی آملی عقیده دارد که این دو دعا مربوط به دو مقطع زمانی است. ابتدا حضرت ابراهیم (ع) پس از جای دادن همسرش هاجر (س) و فرزندش اسماعیل (ع) در بیابان‌های مکه، دعا نمود که آن زمین غیر معمور، یک «شهر امن» شود. سال‌ها بعد که به برکت چاه زمزم مردمان در آنجا سکنی گزیده و آنجا به شهری تبدیل شد، آنگاه حضرت ابراهیم (ع) دعا نمود تا آن شهر، «امن» شود. بر همین اساس، پس از آنکه بخش نخست دعایش برآورده شد و آن سرزمین بر اثر اجتماع و سکونت گروهی از مردم شکل شهر به خود گرفت، در دعای دیگری که تتمه دعای پیشین اوست عرض کرد: پروردگارا این شهر را امن قرار ده: «رَبِّ اجْعَلْ

هَذَا الْبَلَدِ أَمِنًا» (جوادی آملی، ۱۳۷۸، ج ۶، صص ۵۸۴ و ۵۸۵؛ رازی، ۱۴۰۴، ص ۸؛ عجیلی، ۱۴۱۶، ج ۴، ص ۱۵۳).

در این صورت اعراب آیه نخست چنین است: هذا: مفعول به اول، بلدًا: مفعول به دوم، آمنًا: صفت.

اعراب آیه دوم نیز اینچنین است: هذا: مفعول به اول، البلد: عطف بیان یا صفت هذا، آمنًا: مفعول به دوم.

برخی دیگر همچون خطیب اسکافی، حکمت این تفاوت را چنین بیان کرده‌اند: تقدیر آیه اول چنین است: «رَبِّ اجْعَلْ هَذَا [الْبَلَدَ] بَلَدًا أَمِنًا» یعنی در هر دو آیه دعای حضرت ابراهیم این است که شهر مکه، امن باشد. این درست مثل این است که بگوییم: «كُنْ رَجُلًا كَرِيمًا». این جمله به این معنی نیست که از فرد بخواهیم که هم «رجل» باشد و هم «کریم»، بلکه تنها می‌خواهیم «کریم» باشد. پس دو جمله «كُنْ كَرِيمًا» و «كُنْ رَجُلًا كَرِيمًا» هم معنی‌اند (خطیب اسکافی، ۱۴۱۶، ص ۱۶). اگر این وجه درست باشد، می‌توان گفت که علت اختلاف این دو آیه تفنن در بیان و به کار بردن کلام به اسلوب‌های مختلف است و لکن قول اول به نظر صائب می‌رسد.

نمونه دوم:

«وَ أَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ» (هود: ۶۷).

«وَ أَخَذَتِ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ» (هود: ۹۴).

فاعل «أَخَذَ» و «أَخَذَتِ» در این دو آیه یکسان است. با این حال، فعل آیه اول بدون تاء تأنیث آمده و فعل آیه دوم با تاء تأنیث همراه شده است. در تبیین سر این تفاوت می‌گوییم فاعل این دو فعل، واژه «الصَّيْحَةُ» است که مؤنث می‌باشد؛ لذا در مورد آیه نخست این سؤال مطرح می‌شود که چرا «أَخَذَ» بدون تاء تأنیث آمده است؟ ابن انباری در مورد علت عدم اتصال تاء تأنیث به این فعل، دلایل زیر را بیان کرده است:

- مفعول «الَّذِينَ ظَلَمُوا» بین فعل و فاعل فاصله انداخته است.

- «صَّيْحَةَ» مونث غیر حقیقی است و می‌توان فعل آن را بدون تاء آورد.

- «صَبِيحَةٌ» به معنی «صبح» است و «صباح» مذکر است. (ابن انباری، بی تا، ج ۲، ص ۱۵).

ابن منظور و فخر رازی به برخی از ادله فوق در توجیه مذکر آمدن «أخذ» استناد کرده‌اند (ابن منظور، ۱۴۰۸، ج ۷، ص ۴۴۹؛ رازی، ۱۴۱۵، ج ۷، ص ۲۲).

دلایل یاد شده نشان می‌دهد که این فعل، هم می‌تواند با تاء و هم بدون تاء استعمال شود. اما دلیل اینکه در آیه نخست به چه علت بدون تاء و در دومی با تاء آمده هنوز بیان نشده است. زیرا در آیه دوم نیز این دلایل سه گانه وجود دارد؛ و اما آنچه موجب چنین تفاوتی شده، مجاورت فعل آیه نخست با اسامی مذکر و مجاورت فعل آیه دوم با اسم مؤنث است. در آیه اول می‌خوانیم:

«إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ. وَأَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ...» (هود: ۶۶ و ۶۷).

مجاورت فعل «أخذ» با اسامی مذکر «رَبٌّ»، «قَوِيٌّ» و «عَزِيزٌ» اقتضا می‌کند که این فعل بدون تاء تأنیث به کار رود. قبل از آیه دوم نیز اینچنین آمده است:

«وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَأَخَذَتِ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ...» (هود: ۹۴).

هم‌جواری با کلمه مؤنث «بِرَحْمَةٍ» اقتضا می‌کند که فعل «أَخَذَتِ» با «تاء» همراه شود (قیسی، ۱۴۱۶، صص ۴۶ و ۴۷).

۸. سبب نزول

یکی دیگر از منابعی که در تبیین وجه به‌کارگیری اسلوب‌های مختلف کلام باید از آن استفاده کرد، اسباب نزول است. اهمیت سبب نزول به حدی است که گاه، عدم آگاهی از آن موجب فهم غیر صحیح آیه می‌شود. از این رو برای پی بردن به حکمت استعمال تعابیر متفاوت باید به سبب نزول آیه توجه داشت.

نمونه اول:

«إِنَّ اللَّهَ هُوَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَأَعْبُدُوا هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ» (زخرف: ۶۴).

«إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَأَعْبُدُوا هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ» (آل عمران: ۵۱؛ مریم: ۳۶).

تفاوت آیات فوق، در استعمال ضمیر فصل در سوره زخرف و عدم ذکر آن در دو سوره دیگر است. دقت در آیات این سوره‌ها نشان می‌دهد که در آیات سوره زخرف

به موضوع اله قرار دادن حضرت عیسی (ع) و عبادت کردن او از سوی مردم نادان، اشاره شده ولی این مطلب در دو سوره دیگر مذکور نیست. از این رو قرآن کریم با اضافه کردن ضمیر فصل «هُوَ» ربوبیت را در خداوند منحصر کرده است. مسئله اله قرار دادن حضرت عیسی، ضمن این آیات مطرح شده:

«وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ. وَقَالُوا آلِهَتُنَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ. إِنَّ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَجَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ» (زخرف: ۵۷-۵۹).

از ابن عباس نقل شده است که هنگامی که آیه «إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ» (انبیاء: ۹۸) نازل شد، مشرکین گفتند: اگر عیسی (ع) همراه نصاری در آتش است، ما راضی هستیم که با خدایانمان در آتش باشیم. مشرکین از این احتجاج خوشحال شدند و خندیدند. رسول خدا (ص) همچنان ساکت بود تا آنکه آیه مورد بحث فوق (زخرف: ۶۴) و آیه «إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ» (انبیاء: ۱۰۱) نازل شد. (ابن عباس، ۱۴۲۱، ص ۵۲۲؛ طبرسی، ۱۴۱۸، ج ۹، صص ۶۵ و ۶۶؛ زمخشری، ۱۴۱۸، ج ۵، ص ۴۵۱). البته علامه طباطبایی این شأن نزول را نپذیرفته است.^۶

بنابراین چون سیاق آیات این سوره در مورد معبود قرار دادن حضرت عیسی (ع) است، با آمدن ضمیر فصل، تأکید بیشتری بر الوهیت خداوند شده و شأن ربوبیت را منحصر در خداوند دانسته تا ربوبیت حضرت عیسی را نفی کند (ثقفی، ۱۴۰۳، ج ۱، صص ۳۰۶-۳۰۹).

قصر در این آیه، قصر قلب است. یعنی اثبات حکم برای غیر از کسی که متکلم اول قصد کرده است (سیوطی، ۱۴۱۴، ج ۲، ص ۷۹۷). به بیان دیگر، مشرکان الوهیت را به مسیح نسبت دادند و قرآن کریم آن را برای غیر از مسیح یعنی خداوند دانست.
نمونه دوم:

«وَمِنْهُمْ مَّن يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ» (انعام: ۲۵).

«وَمِنْهُمْ مَّن يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ» (یونس: ۴۲).

فعل «یَسْتَمِعُ» در سوره انعام به صورت مفرد و در سوره یونس به شکل جمع به کار رفته است، در مورد حکمت آن می توان گفت: حرف موصول «مَنْ» به اعتبار لفظ، مفرد می آید و به اعتبار معنا، مفرد و تثنیه و جمع. از این رو در آیه اول به اعتبار لفظ، مفرد آمده و در آیه دوم به اعتبار معنا، جمع. حال این سؤال مطرح است که چرا یک آیه مطابق معنا و آیه دیگر، مطابق لفظ آمده است؟ پاسخ این است که آیه سوره انعام در مورد چند تن محدود از کفار معاصر پیامبر اکرم (ص) بوده است. طبرسی در شأن نزول این آیه می نویسد:

«گفته اند گروهی از مشرکین مکه از جمله نضر بن حارث، ابوسفیان، ولید بن مُغیره، عقبه بن ربیع و برادرش شبیه، در مجلس پیامبر که مشغول قرائت قرآن بود نشستند و به نضر گفتند: محمد چه می خواند؟ نضر گفت: این ها افسانه و سرگذشت های پیشینیان است، نظیر آن داستان هایی که من برایتان نقل می کنم» (طبرسی، ۱۴۱۸، ج ۴، ص ۲۱).

اما آیه سوره یونس عام است و شامل افراد خاصی نمی شود، بلکه منظور از آن تمام کفاری است که آیات قرآن را می شنوند اما اثرپذیر نیستند. در آیه دیگری از سوره یونس آمده است: «وَمِنْهُمْ مَّن يَنْظُرُ إِلَيْكَ» (یونس: ۴۳).

علت استعمال فعل مفرد «يَنْظُرُ» این است که تعداد افرادی که پیامبر را دیده اند بسیار کمتر از کسانی است که سخن آن حضرت را شنیده اند. زیرا کسی که آیات قرآن را بشنود مانند کسی است که سخنان پیامبر (ص) را استماع کرده. پس تعداد شنوندگان بسیار است و شامل تمام کسانی می شود که از صدر اسلام تاکنون آیات قرآن را شنیده اند، اما شمار کسانی که پیامبر اکرم (ص) را دیده اند، بسیار کمتر از آنهاست. از این رو می توان گفت چرا در سوره یونس «یستمعون» به صیغه جمع و «يَنْظُرُ» به صیغه مفرد به کار رفته است (کرمانی، ۱۴۰۶، ص ۹۴؛ انصاری، ۱۴۰۵، ص ۱۶۳).

۹. ناسخ و منسوخ

از دیگر علومی که لازمه فهم صحیح قرآن است، شناخت ناسخ و منسوخ است. آگاهی از این علم، می‌تواند موجب کشف حکمت تفاوت‌های لفظی آیات مشابه شود. برای نمونه به مثال زیر توجه کنید:

«فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ» (بقره: ۲۳۴).

«فَإِنْ خَرَجْنَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ مِنَ الْمَعْرُوفِ» (بقره: ۲۴۰).

در مورد آیات مشابه فوق، این سؤال مطرح است که چرا واژه «مَعْرُوف» در آیه

اول به صورت معرفه و در آیه دوم به صورت نکره آمده است؟

برخی از مفسران معتقدند آیه اول، ناسخ آیه دوم است. یعنی آیه ۲۳۴ سوره بقره پس از آیه ۲۴۰ نازل شده و حکم آن را نسخ کرده است (عیاشی، ۱۴۱۱، ج ۱، ص ۱۴۹؛ طبرسی، ۱۴۱۸، ج ۲، ص ۱۰۲؛ شبّر، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۲۴۶؛ معرفت، ۱۴۱۵، ج ۲، ص ۳۰۵).

بر این اساس، ابتدا «مَعْرُوف» به صورت نکره آمده، سپس «ال» عهد ذکری در آیه ۲۳۴ به آن اضافه شده، مانند آیه «كَمَا أَرْسَلْنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا فَعَصَىٰ فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ» (مزمل: ۱۵ و ۱۶)، (کرمانی، ۱۴۰۶، ص ۴۲).

اما اگر موضوع نسخ این آیات را نپذیریم، می‌توانیم آن را به نحو دیگری توجیه کنیم و بگوییم: «بِالْمَعْرُوفِ» به معروف خاصی اشاره دارد و آن ازدواج مجدد زن به طریق شایسته و پس از گذشت چهار ماه و ده روز است. اما «مَعْرُوف» در آیه دوم به چندین امر اشاره دارد که یک زن بیوه، در طول یک سال باید آن‌ها را رعایت کند. این امور علاوه بر حق ازدواج عبارتند از: بیرون رفتن از محیط زندگی همسر، سفر کردن، رفت و آمد، پوشیدن لباس و زینت کردن، اختیار مسکن و چیزهای دیگری که همگی باید «مَعْرُوف» باشد، یعنی آنچه انجام می‌دهد با عقل و شرع و عرف موافق باشد. بنابراین، از آنجایی که این واژه به چندین امر اشاره دارد، به صورت نکره آمده و با «مِنْ بَعْضِيهِ» نیز همراه شده است.

۱۰. ترتیب نزول قرآن

قرآن کریم متناسب با حالات و شرایط متغیر عرب عصر پیامبر اکرم (ص) نازل شده و این امور، قرائنی برای فهم قرآن کریم است. از این رو توجه به این مقوله جهت فهم مقاصد آیات، بسیار ضروری به نظر می‌رسد. با توجه به ترتیب نزول آیات و سوره، به برخی حکمت‌های آیات مشابه می‌توان دست یافت. اما آنچه که در اینجا بیشتر اهمیت دارد این است که با در نظر گرفتن ترتیب نزول آیات، بسیاری از توجیهاتی که در مورد حکمت این تفاوت‌ها به ذهن می‌رسد و یا توسط مفسران بیان شده، مردود شده و پذیرفته نمی‌شود. مثال زیر این سخن را روشن‌تر می‌سازد:

«فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّن مِّثْلِهِ» (بقره: ۲۳).

«فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ» (یونس: ۳۸).

«فَأْتُوا بِعَشْرِ سُورٍ مِّثْلِهِ» (هود: ۱۳).

تفاوت آیات فوق در تعداد سوره‌هایی است که به آن تحدی شده؛ به طور کلی آیاتی که قرآن کریم به آن‌ها تحدی نموده، پنج آیه است که عبارتند از:

۱. آوردن سخنی همانند قرآن: «فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِّثْلِهِ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ» (طور: ۳۴).
۲. آوردن ده سوره مثل قرآن: «أَمْ يَقُولُونَ أَفْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُورٍ مِّثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ وَادْعُوا مَنِ اسْتَضَعْتُمْ مِّن دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (هود: ۱۳).
۳. آوردن یک سوره مثل قرآن: «وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَيَّ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّن مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِّن دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (بقره: ۲۳).
۴. تحدی به آوردن یک سوره مانند قرآن: «أَمْ يَقُولُونَ أَفْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ اسْتَضَعْتُمْ مِّن دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (یونس: ۳۸).
۵. آوردن کل قرآن: «قُلْ لِّئِنْ أَجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَيَّ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَأَيَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا» (اسراء: ۸۸).

برخی به سیر تدریجی این آیات معتقدند و گفته‌اند که سیر این آیات از آغاز تا پایان آن به صورت نزولی و در سه مرحله بوده است: نخست تحدی به آوردن کتابی شبیه قرآن، سپس در یک سیر کاهشی به ده سوره تحدی شده، و در نهایت به یک

سوره رسیده، که این نشان دهنده عظمت قرآن و کلام وحی است. خداوند در هر مرحله برای نشان دادن عجز بیشتر مخالفان، میزان تحدی را کمتر نموده و در آخرین مرحله نیز برای یادآوری، تحدی به مانند قرآن را بیان می‌کند (مؤدب، ۱۳۷۹، ص ۲۵). این سخن، در صورتی صحیح است که ترتیب نزول سوره‌ها چنین باشد: طور، هود، بقره، یونس و اسراء. حال آنکه چنین ترتیبی در هیچ یک از روایات ترتیب نزول مشاهده نمی‌شود. ترتیب این سوره، مطابق نظر مشهور به این شکل است: اسراء، یونس، هود، طور و بقره (سیوطی، ۱۴۱۴، ج ۱، ص ۳۱؛ دروزه، ۱۴۲۱، ج ۱، صص ۱۵ و ۱۶).

حکمت تفاوت مقدار این تحدی‌ها در این است که خدای متعال، به هر دسته از آیات قرآن که مضمون منسجمی داشته، تحدی کرده است. این مطلب در آیه «فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ» (طور: ۳۴) آشکارتر است. چون هر کلامی را حدیث نمی‌نامند. «حدیث» به کلامی گفته می‌شود که مشتمل بر غرضی مهم باشد و بدین جهت سینه به سینه نقل شود. همچنین واژه «سوره» تنها بر یک سوره کامل قرآن اطلاق نمی‌شود. بلکه در برخی موارد، «سوره» به دسته‌ای از آیات گرچه کمتر از سوره اصطلاحی باشد گفته شده؛ مانند «وَ إِذَا أَنْزَلْنَا سُورَةً أَنْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ جَاهِدُوا مَعَ رَسُولِهِ» (توبه: ۸۶؛ توبه: ۶۴، محمد: ۲۰).

روشن است که در اینگونه موارد، مراد از «سوره» دسته‌ای از آیات با موضوع واحد است. در آیات تحدی نیز ممکن است مراد از «سوره»، یک سوره کامل قرآن نباشد. پس می‌توان گفت که خداوند حکیم مخالفان قرآن را با هر دسته‌ای که شبیه آیات قرآن بوده و مضمون منسجمی داشته باشد، تحدی کرده است (جوادی آملی، ۱۳۷۸، ج ۲، صص ۴۱۱ و ۴۱۲).

سید قطب نیز بر همین عقیده است. وی معتقد است ترتیب خاصی در آیات تحدی وجود ندارد. تحدی، برای رفع شبهه کفار انجام شده، لذا مقدار آن نیز متناسب با حالات آنان مختلف بوده است. از این رو گاهی به کل قرآن تحدی شده و گاه به ده سوره و یا حتی یک سوره. بنابراین، تحدی بر نوع قرآن واقع شده نه در مقدار آن و مخالفان از آوردن نوع قرآن عاجزند و مقدار آن اهمیتی نمی‌کند (قطب، ۱۴۱۹، ج ۴، ص ۱۸۶).

نتیجه‌گیری

در بحث از آیات مشابه، جهت یافتن حکمت تفاوت‌های لفظی آیات، باید از منابع و علوم مختلفی بهره برد. به طور کلی می‌توان گفت علوم متعدد قرآنی و هر علمی که برای فهم و تفسیر کلام الهی بدان نیاز است، در مبحث آیات مشابه نیز مورد استفاده قرار می‌گیرد. مهمترین این علوم را می‌توان در ده علم خلاصه کرد که عبارتند از: سیاق، لغت، معانی، بیان، بدیع، صرف، نحو، سبب نزول، ناسخ و منسوخ و ترتیب نزول.

در میان این علوم، «سیاق» از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، به نحوی که بدون آن نمی‌توان به حکمت تفاوت هیچ یک از آیات مشابه پی‌برد. برای کشف این حکمت‌ها، گاهی مطالعه سیاق به تنهایی کفایت می‌کند و گاه، سیاق به همراه علوم دیگری به کمک ما می‌آید،^۷ مانند سیاق و علم لغت، سیاق و معانی، سیاق و بدیع، سیاق و صرف، سیاق و نحو، سیاق و سبب نزول، سیاق و ناسخ و منسوخ، سیاق و ترتیب نزول قرآن، سیاق و بیان و سبب نزول، سیاق و نحو و سبب نزول.

در اینجا می‌توان به نقش مهم و اثرگذار علوم مورد نیاز مفسر اشاره کرد. به نظر می‌رسد اثرگذاری این علوم، جدی‌تر و مهم‌تر از آن چیزی است که تا امروز مطرح شده است. علاوه بر اینکه ارتباط و پیوستگی این دانش‌ها نیز بسیار قابل توجه است، به گونه‌ای که گاهی برای پی‌بردن به حکمت استعمال یک لفظ باید هم زمان از علوم مختلفی بهره برد.

یادداشت‌ها

۱. زرکشی در *البرهان* با عنوان «علم المتشابه» و سیوطی در *الاتقان* با عنوان «الایات المٌشْتَبِهَات» آن را از جمله علوم قرآنی برشمرده‌اند (ر.ک: زرکشی، ۱۴۲۸، ص ۷۸؛ سیوطی، ۱۴۱۴، ج ۲، ص ۹۹۵).

۲. برای مطالعه در زمینه فواید تکرار در آیات قرآن، به کتاب مفید ذیل رجوع کنید: ساروی، پریچه (۱۳۸۴)، تجزیه و تحلیل علت تکرار الفاظ و مفاهیم قرآن کریم، قم: عرش اندیشه.

۳. برای چند نمونه دیگر، به این آیات مراجعه کنید: فصلت: ۴۳؛ غافر: ۳؛ حجر: ۴۹ و ۵۰.

۴. زجاج می‌گوید: «إن سفه فی موضع جهل» (ازهری، ۱۴۲۲، ج ۲، ص ۱۷۰۹). همچنین در تفسیر مجمع البیان آمده: «السفيه، الضعيف الرأي، الجاهل... و قيل السفه، خفة الحلم و كثرة الجهل... إن الجاهل إنما يسمّى سفيهاً» (طبرسی، ۱۴۱۸، ج ۱، صص ۱۰۵ و ۱۰۶).

۵. تکه‌هایی از این حکم که خداوند در تورات اصیل نازل فرموده، در تورات کنونی یهود نیز باقی مانده است: «(۱۲) هر که انسانی را بزند و او بمیرد، هر آینه کشته شود... (۲۳) و اگر اذیتی دیگر حاصل شود آنگاه جان به عوض جان بده (۲۴) و چشم به عوض چشم، و دندان به عوض دندان، و دست به عوض دست، و پا به عوض پا، (۲۵) و داغ به عوض داغ، و زخم به عوض زخم، و لطمه به عوض لطمه» (ر.ک: کتاب مقدس، ۱۳۸۰، سفر خروج، ج ۲۱، صص ۱۲، ۲۳-۲۵؛ سفر لاویان، ج ۲۴، صص ۱۷-۲۰؛ سفر اعداد، ج ۳۵، صص ۱۶-۳۴؛ سفر تثنیه، ج ۱۹، صص ۱۳ و ۲۱-۲۶).

۶. علامه طباطبایی در تفسیر المیزان، به نقد سندی و متنی روایت یاد شده پرداخته و این شأن نزول را مردود دانسته است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۴، صص ۳۳۵-۳۳۷؛ ج ۱۸، صص ۱۱۵ و ۱۱۶). البته در صورتی که چنین سبب نزولی را نپذیریم، به توجیه آیه در مورد اضافه شدن ضمیر «هو» خدش‌های وارد نمی‌شود. زیرا در آیه «و قالو آلهتنا خیر أم هو... إن هو إلا عبد» به افکار مسیحیان که عیسی را خدا می‌دانند، اشاره شده است.

۷. اهمیت سیاق سبب شد تا از آن به عنوان منبع مستقلی نام ببریم، در حالی که سیاق را می‌توان ذیل لغت یا بلاغت بررسی کرد.

کتابنامه

قرآن کریم، ترجمه ناصر مکارم شیرازی.
آلوسی، سید محمود (۱۴۱۷ق)، روح المعانی، تصحیح محمد حسین عرب، بیروت: دارالفکر.
ابن‌انباری، عبدالرحمن (بی‌تا)، البیان فی غریب اعراب القرآن، تعلیق برکات یوسف هبّور، بیروت: دار الأرقم.

ابن‌عباس، عبدالله (۱۴۲۱ق)، تنویر المقباس من تفسیر ابن‌عباس، بیروت: دار الکتب العلمیه.
ابن‌فارس، احمد (۱۴۲۲ق)، معجم مقاییس اللغة، تصحیح محمد عوض مرعب و فاطمه محمد اصلان، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

- ابن منظور، محمد بن مكرم (١٤٠٨ق)، *لسان العرب*، تعليق على شيرى، بيروت: دار احياء التراث العربى.
- ابوموسى، محمد محمد (١٤٠٨ق)، *البلاغة القرآنية فى تفسير الزمخشري*، قاهره: مكتبة وهبة.
- ابوحيان اندلسى، محمد بن يوسف (١٤١٣ق)، *تفسير البحر المحيط*، تحقيق و تعليق عادل احمد عبدالموجود و على محمد معوض، بيروت: دارالكتب العلميه.
- ازهرى، محمد بن احمد (١٤٢٢ق)، *معجم تهذيب اللغة*، تحقيق رياض زكى قاسم، بيروت: دار المعرفة.
- انصارى، زكريا (١٤٠٥ق)، *فتح الرحمن بكشف ما يلتبس فى القرآن*، تحقيق و تعليق محمد على صابونى، بيروت: عالم الكتب.
- تفتازانى، مسعود بن عمر (١٤١١ق)، *مختصر المعانى*، قم: دارالفكر.
- ثقفى، احمد بن ابراهيم بن زبير (١٤٠٣ق)، *ملاك التأويل*، تحقيق سعيد فلاح، بيروت: دارالغرب الاسلامى.
- جوادى آملی، عبدالله (١٣٧٨)، *تفسير تسنيم*، قم: اسراء.
- خطيب اسكافى، محمد بن عبدالله (١٤١٦ق)، *درة التنزيل و غرة التأويل*، بيروت: دارالكتب العلميه.
- دروزة، محمد عزهى (١٤٢١ق)، *التفسير الحديث*، بيروت: دارالغرب الاسلامى.
- رازى، محمد فخرالدين (١٤١٥ق)، *تفسير الفخر الرازى*، بيروت: دار الفكر.
- رازى، محمد بن ابى بكر (١٤٠٤ق)، *مسائل الرازى من غرائب آى التنزيل*، تحقيق ابراهيم عطوة عوض، تهران: دفتر نشر الكتاب.
- راغب اصفهانى، حسين بن محمد (١٤١٨ق)، *معجم مفردات الفاظ القرآن*، تحقيق ابراهيم شمس الدين، بيروت: دارالكتب العلميه.
- زركشى، بدرالدين محمد بن عبدالله (١٤٢٨ق)، *البرهان فى علوم القرآن*، تحقيق مصطفى عبدالقادر عطا، بيروت: دارالكتب العلميه.
- زمخشري، محمود بن عمر (١٤١٨ق)، *الكشاف*، تحقيق عادل احمد عبد الموجود و على محمد معوض، رياض: مكتبة العبيكان.
- ساروى، پريچه (١٣٨٤)، *تجزيه و تحليل علت تكرار الفاظ و مفاهيم قرآن كريم*، قم: عرش اندیشه.
- سامرايى، فاضل صالح (١٤١٨ق)، *التعبير القرآنى*، عمان: دارعمار.

- سیوطی، جلال الدین (۱۴۱۴ق)، *الاتقان فی علوم القرآن*، تحقیق مصطفی دبیبا البغا، دمشق و بیروت: دار ابن کثیر.
- شبر، سید عبدالله (۱۴۰۷ق)، *الجواهر الثمین فی تفسیر الکتاب المبین*، مقدمه سید محمد بحر العلوم، کویت: مکتبة الألفین.
- طباطبایی، سید محمد حسین (۱۴۱۷ق)، *المیزان فی تفسیر القرآن*، بیروت: مؤسسة الاعلمی للمطبوعات.
- طبرسی، فضل بن حسن (۱۴۱۸ق)، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، تحقیق ابراهیم شمس الدین، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- عامری، حمید احمد عیسی (۱۹۹۶م)، *التأخیر فی القرآن الکریم*، بغداد: دارالشؤون الثقافیة العامة.
- عجیلی، سلیمان بن عمر (۱۴۱۶ق)، *الفتوحات الالهیه*، تصحیح و تخریج ابراهیم شمس الدین، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- عسکری، ابو هلال (۱۴۱۲ق)، *معجم الفروق اللغویة*، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- عیاشی، محمد بن مسعود بن عیاش (۱۴۱۱ق)، *تفسیر العیاشی*، تصحیح و تعلیق سید هاشم رسولی محلاتی، بیروت: مؤسسة الاعلمی للمطبوعات.
- قطب، سید ابراهیم (۱۴۱۹ق)، *فی ظلال القرآن*، قاهره: دارالشروق.
- قیسی، عودة الله منیع (۱۴۱۶ق)، *سرّ الاعجاز*، عمان: البشیر.
- کتاب مقدس: عهد قدیم و عهد جدید (۱۳۸۰)، ترجمه فاضل خان همدانی، ویلیام گلن و هنری مرتن، تهران: انتشارات اساطیر.
- کرمانی، محمود بن حمزه (۱۴۰۶ق)، *البرهان فی توجیه متشابه القرآن*، تحقیق عبدالقادر عطا، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۶۵)، *الکافی*، تعلیق علی اکبر غفاری، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- مؤدب، سید رضا (۱۳۷۹)، *اعجاز القرآن*، قم: احسن الحدیث.
- مصطفوی، حسن (۱۴۱۷ق)، *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، تهران: وزارة الارشاد الاسلامی.
- معرفت، محمد هادی (۱۴۱۵ق)، *التمهید فی علوم القرآن*، قم: النشر الاسلامی.
- نصیریان، یدالله (۱۳۷۸)، *علوم بلاغت و اعجاز قرآن*، تهران: سمت.
- هاشمی، احمد (۱۴۲۰ق)، *جواهر البلاغه*، قم: حیب.